

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سخنرانی‌های دکتر یوسف فرضادی ①

سنت و بدعت

مؤلف: دکتر یوسف فرضادی

مترجم: محمد انور احم ساعدی رزوی

فهرست مطالب

۴	مقدمه‌ی مترجم.....
۵	سنت و بدعت.....
۶	معنی سنت در لغت و اصطلاح.....
۱۰	معنی بدعت از دیدگاه امام شاطبی.....
۱۱	میدان بدعت دین است.....
۱۹	ابتکار و نوآوری‌ها باید در امور دنیا باشند.....
۲۰	هرچه اصلی در شرع داشته باشد بدعت محسوب نمی‌شود.....
۲۴	شباهت به روش شرعی.....
۲۴	منظور از بدعت مبالغه و زیاده روی در عبادت چیست؟.....
۲۵	تقسیمات علما در مورد بدعت و رأی صحیح در این زمینه.....
۲۶	چرا اسلام چنین برخورد تنیدی با بدعت دارد؟.....
۲۶	اول: بدعت‌گذار خود را قانون‌گذار و در مقابل خدا قرار می‌دهد.....
۲۸	دوم: بدعت‌گذار دین را ناقص می‌داند و می‌خواهد آن را تکمیل نماید.....
۳۰	سوم: بدعت دین را سخت می‌کند و آن را با طبیعت سهل و آسانش بیگانه می‌سازد.....
۳۵	چهارم: بدعت در دین سنت‌ها را از بین می‌برد.....
۳۶	پنجم: بدعت و نوآوری در دین مردم را از ابتکار در امور دنیا باز می‌دارد.....
۳۸	ششم: بدعت در دین امت را پراکنده و وحدت و یکپارچگی را آن را پاره پاره می‌کند.....
۴۱	رد بدعت و مبارزه با آن اسلام را حفظ نمود.....
۴۵	برخی از تحریفات نویسنده‌ی مقاله.....

مقدمه‌ی مترجم

بسیاری از نابسامانی‌ها و افراط و تفریط مسلمانان در زمینه‌های عملی ناشی از برداشت نادرست آنان از سنت و بدعت است، سنت تقسیمات متعددی دارد که حکم هر یک نسبت به قسم دیگر متفاوت است، پس تفاوتی میان سنت مؤکده و سنت غیر مؤکده وجود دارد، همان‌طور که سنت عبادی با سنت طبیعی و عادی فرق دارد. در مورد بدعت هم این مقوله وارد است. بدعت در دین با بدعت در دنیا به کلی فرق دارد، بدعت در دین مذموم و ناپسند است و مجازات الهی در انتظار بدعت گذاران است، در حالی که نوآوری در دنیا مطلوب و پسندیده است و پاداش مادی و معنوی - به نسبت نوآوری و نیت‌ها - در انتظار نوآوران است.

رساله‌ی حاضر یکی از سخنرانی‌های دکتر یوسف قرضاوی - حفظه الله - در مورد سنت و بدعت است، این رساله علی رغم حجم کمش به حل بسیاری از سؤالات و مشکلاتی که پیرامون سنت و بدعت و برداشت مسلمانان از آن دو وجود دارد می‌پردازد.

امیدوارم که این رساله انگیزه‌ای شود تا خوانندگان گرامی گام‌های دیگری در راه شناخت سنت و بدعت بردارند.

تیر ماه ۱۳۸۱

محمد ابراهیم سعدی رودی

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله تعالى من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضل فلا هادي له. واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له، واشهد ان محمدا عبده ورسوله، صلوات الله وسلامه عليه وعلى آله وصحبه ومن دعا بدعوته واستمسك بستته وجاهد جهاده الي يوم الدين.

صحبت امشب ما درباره‌ی «سنت و بدعت» است، از خداوند منان مسألت داریم که در این شب مبارک، ما را در سایه‌ی رحمت خود قرار دهد، سکینه‌ی خود را بر ما نازل فرماید، فرشتگان خود را پیرامون ما قرار دهد و ما را در جمع خود یاد نماید.

این موضوع مناسبی دارد که برادر گرامی ما شیخ معجب^۱ - حفظه الله - به آن اشاره نمود، گویا مقاله‌ای در یکی از مجلات کشور ما منتشر شده است که عنوان گستاخانه و بی‌ادبانه‌ای دارد. عنوان مقاله از این قرار است:

«انکار بدعت و مخالفت با جدید موضعی اسلامی است یا جاهلی؟!»
می‌خواهد بگوید: رد بدعت یک موضع‌گیری جاهلی است! باید بدعت را رد نکنیم، باید مردم را رها بگذاریم تا بر اساس خواسته‌های نفسانی یا خواسته‌های شیطان‌های انسی و جنی خود هر چه می‌خواهند بدعت را رواج دهند.

به این جهت تصمیم گرفتیم که امور را به اصولشان ارجاع داده و از درها وارد خانه‌ها گردیم و مفهوم و معنی کلمات و اصطلاحات را مشخص

۱ - شیخ معجب دوسری مدیر مرکز اسلامی دعوت و ارشاد در قطر که مجری این برنامه و سخنرانی بود.

سازیم، چون مشخص نمودن معنی و مفهوم کلمات در این مسایل بسیار حایز اهمیت است و رها کردن آن‌ها بدون هیچ توضیح و تفسیری بزرگ‌ترین اشتباه محسوب می‌شود، چون هر کس به هر شکلی که بخواهد آن را تفسیر می‌کند.

به این خاطر بایستی به تعریف معنی سنت و بدعت بپردازیم و بیان کنیم که موضع اسلام در قبال بدعت چیست؟ چرا اسلام بدعت را رد می‌کند؟ آیا معنی رد بدعت رد هر چیز جدید است؟ تا موضع‌گیری کاملاً مشخص شود، دلایل بیان شود و شبهات برطرف گردد تا کسی که نابود می‌شود با دلیل نابود شود و کسی که زندگی می‌یابد با دلیل زنده بماند.

معنی سنت در لغت و اصطلاح^۱:

«سنت» در لغت به معنی راه و روش پیموده شده است، حال چه خوب باشد و چه بد، چون ما هم سنت حسنه، یعنی خوب داریم و هم سنت سیئه، یعنی بد داریم. حدیث صحیحی که مسلم و دیگران آن را روایت نموده‌اند این مطلب را تأیید می‌کند:

«مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْوَرِهِمْ شَيْءٌ وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ»^۲.

(کس که در اسلام سنت خوبی وضع کند پاداش خود و پاداش کسانی را که بعد از او به آن سنت عمل کنند دریافت می‌کند، بدون این که چیزی از پاداش آن‌ها کم شود. و

۱ - برای توضیح بیشتر در این زمینه به کتاب «المدخل لدراسة السنة النبوية» از استاد قرضاوی، ص ۷ - ۱۳، چاپ کتابخانه‌ی وهبه مراجعه کنید.

۲ - این قسمتی از حدیثی است که امام مسلم، نسایی و ترمذی آن را روایت نموده‌اند. ر.ک: «المنتقى من كتاب الترغيب والترهيب»، قرضاوی، جلد ۱، ص ۱۱۵، حدیث ۴۱. و معنی «کسی که در اسلام سنت خوبی وضع کند» این است که در دوران اسلام زمان اسلام و وجود اسلام سنت خوبی وضع کند نه در احکام، فروع و اصول اسلام.

کسی که در اسلام سنت بدی وضع کند گناه خود و کسانی که بعد از او به آن سنت عمل می‌کنند به دوش می‌کشد، بدون آن که چیزی از گناهان آنان کم شود.)

پس سنت در این حدیث به معنای لغویش است، یعنی کسی که راه و روش معینی در خیر یا شر انتخاب کند، کسی که تقلید خوبی به وجود آورد یا تقلید بدی به وجود آورد، پس در تقلید خوب از پاداش خود و کسانی که از او پیروی کردند بهرمند می‌شود و در تقلید بد گناهان خود و کسانی را که تا روز قیامت از او تبعیت می‌کنند به دوش می‌کشد.

ولی «سنت» در اصطلاح شرعی معنی یا معناهای دیگری دارد. بسیاری از الفاظ و کلمات معانی لغوی خود را دارند که در شرع معنی اصطلاحی مشخصی برایشان در نظر گرفته شده است، مثل «طهارت» در لغت به معنی «نظافت» است و در اصطلاح به معنی وضو داشتن و از بین بردن نجاست یا غیره است. نماز هم در لغت به معنی دعا است، ولی در شرع به اقوال و کرداری اطلاق می‌شود که با تکبیر آغاز شده و با سلام دادن به پایان می‌رسد.

به همین ترتیب سنت هم معنی لغوی خود را دارا است و معنی شرعی اصطلاحی خود را نیز دارد.

در واقع سنت از نظر شرعی اصطلاح بیشتر از یک معنی را داراست:

سنت از نظر فقها: سنت نزد فقها یکی از احکام شرعی است، یعنی در کنار فرض و واجب قرار دارد، پس سنت در این جا به معنی مندوب و مستحب است. سنت به چیزی می‌گویند که شارع انجام آن را خواستار باشد، ولی این خواستن قطعی نباشد، به نحوی که به انجام دهنده سنت ثواب داده می‌شود و برای تارک سنت عقوبت و مجازاتی نیست، مگر زمانی که ترک سنت از روی اعراض و روگرداندن از سنت باشد، به عنوان مثال می‌گویند: دو رکعت قبل از نماز صبح سنت است، ولی نماز صبح فرض است.

سنت از نظر اصولیان: به گفتار، کردار و موافقت پیامبر با کاری سنت

گویند. سنت در این جا یکی از مصادر تشریع و قانون گذاری به شمار می آید و در کنار کتاب الله قرار می گیرد، چنان که می گویند: این مطلب با کتاب الله و سنت رسول الله ثابت است.

محدثان یک چیز به سنت اضافه می کنند، آن ها می گویند: گفتار پیامبر، کردار پیامبر، موافقت پیامبر با کاری، صفات پیامبر (اعم از اوصاف خلقتی و خلقی)^۱ و سیرت پیامبر سنت محسوب می شوند.

معنی دیگری هم وجود دارد که این معنی نزد علمای دینی حایز اهمیت است و آن سنتی است که در مقابل «بدعت» قرار دارد. یعنی آن سنتی که پیامبر اکرم ﷺ وضع نموده است و انجام آن را از امتش خواسته است که در مقابل آن بدعت و نوآوری بدعت گذاران بعد از پیامبر ﷺ قرار دارد که حدیث معروف «عرباض بن ساریه»، یکی از احادیث اربعین امام نووی، در این زمینه است:

«... فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا، فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ، عَصُوا عَلَيْهَا بِالتَّوَّاجِدِ، وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»^۲.

(...هر کسی از شما زنده بماند شاهد اختلافات زیادی خواهد بود. پس شما باید سنت من و سنت جانشینان راه یافته و راهنمای من را بگیرید، با دندان هایتان آن را محکم بچسبید، مبدا که به امور نخواستسته نزدیک شوی، چون هر نخواستسته و بدعتی گمراهی محسوب می شود.)

به این دلیل مقابله میان سنت و بدعت نزد صحابه ی کرام شهرت یافت و گفتند: هیچ قومی بدعتی به وجود نیاورد مگر آن که سنتی مثل آن

۱ - سنت خلقی مثل این است که قد پیامبر ﷺ نه کوتاه بود و نه بلند و سنت اخلاقی مثل این که پیامبر ﷺ همیشه خوش رو و مهربان بود.

۲ - این حدیث را ابوداود، ترمذی، ابن ماجه و ابن حبان در کتاب صحیحش و احمد در مسندش، نقل نموده اند. ترمذی می گوید: این حدیث حسن و صحیح است (المنتقى فى كتاب الترغيب والترهيب، ج ۱، ص ۱۱۰، حدیث ۲۴).

را از بین ببرد.

عبدالله بن مسعود می گوید:

«میانہ روی در سنت بہتر از زیادہ روی در بدعت است.»

این معنی آخری بدعت موضوع صحبت امشب ماست، ما به معناهای دیگر کاری ندادیم، شاید بعدها از سنت به عنوان «مصدری از مصادر قانون گذاری» یا «سنت قولی یا فعلی یا توافقی یا صفتی یا سیرہ ای» صحبتی داشته باشیم، منتہا این سخنرانی در مورد سنتی کہ در مقابل بدعت است می باشد.

یعنی سنت هایی کہ پیامبر ﷺ برای امتش وضع کردہ است، راہ و روش محمد ﷺ کہ بہترین راہ و روش است، چنان کہ عمر رضی اللہ عنہ می گوید: «جز این نیست کہ آن دو عبارتند از کلام و روش و بہترین کلام، کلام خدا است و بہترین روش، روش محمد مصطفی است.» البتہ عمر رضی اللہ عنہ این را از خطبہ ای کہ پیامبر اکرم ﷺ ہموارہ تکرار می کرد، برداشت کردہ بود:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ خَيْرَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَخَيْرُ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا وَكُلُّ بَدْعٍ ضَلَالَةٌ»^۱.

(اما بعد پس بہ راستی کہ بہترین سخن و خبر کتاب خدا است و بہترین راہ و روش، راہ و روش محمد است، و بدترین کارها کارهای نوخواستہ است و ہر بدعت و نوخواستہ ای ضلالت است.)

پیامبر اکرم ﷺ مسلمانان را از چنین بدعتی بر حذر می داشت و بہ آنان دستور می داد کہ از سنتش پیروی کنند و بہ آن چنگ بزنند، رسول اکرم ﷺ می فرماید:

«لَقَدْ تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْمَحَجَّةِ الْبَيْضَاءِ، لَيْلُهَا كَنَهَارُهَا، لَا يَزِغُ عَنْهَا إِلَّا هَالِكٌ»^۲.

۱ - مسلم این حدیث را از جابر رضی اللہ عنہ نقل می کند (ریاض الصالحین، الامام النووی، باب النہی عن البدع و محدثات الامور).

۲ - حاکم در مستدرک از طریق امام احمد این حدیث را روایت می کند، ابن ماجہ

(به تحقیق من شما را بر راه راست و روشن قرار دادم که شب آن راه چون روزش روشن است و هر کس آن را رها کرده و به بی‌راهه رود هلاک گردیده است.)

معنی بدعت از دیدگاه امام شاطبی:

نوخواسته یعنی چه؟ معنی بدعتی که پیامبر اکرم ﷺ آن را گمراهی در دین می‌شمارد چیست؟

امام، محقق، فقیه و اصولی، ابواسحاق شاطبی^۱ بدعت را این گونه تعریف می‌کند:

«طَرِيقَةٌ فِي الدِّينِ مُخْتَرَعَةٌ، تُضَاهِي الشَّرْعِيَّةَ يُقْصَدُ بِالسُّلُوكِ عَلَيْهَا الْمُبَالَغَةُ فِي التَّعَبُّدِ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ»^۲.

(راه و روش اختراع شده و نوخواسته‌ای در دین است که شبیه روش شرعی است و هدف از انجام آن زیاده روی و مبالغه در عبادت خدای سبحان است.)
این صادق‌ترین و مطمئن‌ترین تعریف بدعت است، این تعریف به

نیز این حدیث را روایت نموده است، ابن ابی عاصم با سند «حسن» ای در کتاب «السنّة» حدیث ۴۸، با تخریج آلبنی، این حدیث را روایت نموده است (المنتقى من كتاب الترغيب والترهيب، ج ۱، ص ۱۱۴، حدیث ۳۹).

۱ - او ابراهیم بن موسی بن محمد لخمی غرناطی است که به شاطبی معروف است، یکی از ائمه‌ی مذهب مالکی است. در سال ۷۹۰هـ متولد و در ۱۳۸۸ م وفات نمود، (الاعلام، الزرکلی، ج ۱۰، ص ۷۵) یکی از کتاب‌هایش «الموافقات فی اصول الشریعة» است که کتاب بی‌نظیری است، یکی هم «الاعتصام» در بیان سنت و بدعت است، این بهترین کتابی است که این موضوع را عمیق و اساسی بررسی می‌کند، متأسفانه تا به حال فقط یک نسخه از آن شناخته شده است که امام سلفیت نوین، محمد رشید رضا، صاحب «مجله المنار» و «تفسیر المنار» اقدام به تصحیح و چاپش نمود، این کتاب افتادگی‌ها، نواقص و کلمات غیر واضح زیادی دارد، نسخه‌ی دیگری از آن در دسترس نیست تا بشود دو یا چند نسخه را با هم مقایسه نمود، امام شاطبی هم این کتاب را به پایان نرسانده است. قرضای.

۲ - الاعتصام، امام شاطبی، چاپ دار المعرفة، بیروت، جلد ۱، ص ۳۷.

گفته‌ی اهل منطق بسیار دقیق، جامع و مانع است.

میدان بدعت دین است:

از خلال این تعریف مشخص شد که عرصه‌ی بدعت دین است نه دنیا، چون بدعت «راه و روش ابتکاری و جدید در دین» است و دلیل این ادعا، فرموده‌ی گهربار نبی اکرم ﷺ است که فرمود:

«مَنْ أَحْدَثَ فِي دِينِنَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ»^۱.

(هر کس در امر ما چیزی را به وجود بیاورد که از آن نیست، آن مردود است.) منظور از «امر ما» امر دین ماست و منظور از «مردود» این است که به بدعت‌گذار بر می‌گردد، چنان‌که پول تقلبی به صاحبش بر می‌گردد. «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»^۲.

(هر کس در امر دین ما چیزی را به وجود آورد که در آن نیست، آن مردود است.) علما این حدیث را نیز از اصول اسلام شمرده‌اند، این حدیث یکی از حدیث «اربعین نووی» نیز می‌باشد.

علما گفته‌اند که دو حدیث است که هم دیگر را تکمیل می‌کنند و هر دو بایستی وجود داشته باشند، چون یکی معیار باطن است و دیگری معیار ظاهر، حدیث معیار باطن این است: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»^۳.

(جز این نیست که [قبول] اعمال در گرو نیت‌ها است.)

۱ - به روایت بخاری و مسلم از عایشه. (شرح السنة للبغوی، بتحقیق الشاویش و شعیب الارناؤوط، ج ۱، ص ۲۱۱، حدیث ۱۰۳).

۲ - بخاری، مسلم، ابوداود و ابن ماجه. (المنتقى من كتاب الترغيب والترهيب، ج ۱، ص ۱۱۲، حدیث ۳۲).

۳ - قسمتی از این حدیث است که بخاری، مسلم، ابوداود، نسایی و ترمذی از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت کرده‌اند. (المنتقى من كتاب الترغيب والترهيب، ج ۱، ص ۱۰۲ و ۱۰۳، حدیث ۳).

حدیث معیار ظاهر هم این است:

«مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ».

(هر کس در امر دین ما چیزی را به وجود آورد که در آن نیست، آن مردود است.)
پس قبول اعمال و کردار مشروط به این است که دو امر در آن باشد:
۱- فقط به خاطر خدا باشد.

۲- به روش شرعی ادا شود.

به این جهت وقتی از امام فضیل بن عیاض، آن عالم زاهد - زهاد نخستین عالم هم بودند - درباره‌ی این آیه که می‌فرماید:
«... لِيُؤَلِّمُكُمُ الْيُسْرَىٰ وَأَكْمَلُ الْكَمَلِ» [الملک: ۲].

(... تا شما را بیازماید که کدامیک از شما نیکوکارتر است؟)

پرسیدند بهترین عمل کدام است؟ فرمود: خالص‌ترین و صحیح‌ترین آن. به او گفتند: ای ابوعلی، منظورت از خالص‌ترین و صحیح‌ترین چیست؟ گفت: اگر عمل خالص باشد و صحیح نباشد پذیرفته نمی‌شود و اگر صحیح باشد و خالص نباشد باز هم قبول نمی‌شود، کردار باید خالص و صحیح باشد، خالص این است که فقط برای خدا باشد و صحیح این است که بر اساس سنت باشد.

اصل این که فقط به خاطر خدا باشد از این حدیث گرفته شده است:

«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ...»

(جز این نیست که [قبول] اعمال در گرو نیت‌ها است.)

اصل این که بر اساس شرع و سنت باشد از این حدیث گرفته شده است:
«مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ» یا «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»

(هر کس در امر ما چیزی را به وجود آورد که از دین نیست، آن چیز مردود است.)
یا (کسی که کاری انجام دهد که بر اساس امر ما نباشد، آن عمل مردود است.)
بنابر این به هر چیز نخواستۀ «بدعت» اطلاق نمی‌شود، مگر زمانی که در دین باشد، کسانی که بدعت را در عادت‌ها و مسایل طبیعی می‌دانند

اشتباه می‌کنند... مسایل طبیعی و عادی در باب بدعت داخل نمی‌شوند، نمی‌توان گفت: این امر از امور زندگی بدعت است، چون سلف صالح مثل صحابه و تابعین آن را انجام نداده‌اند، شاید جدید و نخواستۀ باشد ولی بدعت شرعی محسوب نمی‌شود و گرنه بسیاری از کارهای ما بدعت به شمار می‌آید: این میکروفون، این فرش یک پارچه، این تریبون و این صندلی‌هایی که روی آن نشسته‌اید، مسلمانان نخستین این چیزها را نداشتند، صحابه هم این کارها را نکردند، پس آیا این چیزها بدعت محسوب می‌شود؟!

به این خاطر برخی از مردم در این مسأله دچار اشتباه می‌شوند، متأسفانه عده‌ای وقتی می‌بینند که منبر بیشتر از سه پله دارد می‌گویند: این بدعت است... نه چنین نیست، بدعت و عدم بدعت در این مسأله اصلاً مطرح نیست، پیامبر اکرم ﷺ در آغاز روی قطعه‌ای از تنه‌ی درخت خرمایی خطبه می‌خواند، وقتی مردم زیاد شدند پیشنهاد شد که آیا وسیله‌ای نسازیم که رویش بایستی تا مردم تو را ببینند؟ نجاری را آوردند، گویند که آن نجار رومی بود، او هم منبری برای آن حضرت ساخت که سه پله داشت، اگر نیازی به بیشتر از این سه پله بود چند پله بیشتر می‌ساخت، پس بدعت در این گونه مسایل وارد نیست.

برادران گرامی، بسیار حایز اهمیت است که در این‌جا بفهمیم که سنت چیست؟ و بدعت چیست؟

این خطا و اشتباه در مورد افعال و کردار پیامبر اکرم ﷺ نیز رخ می‌دهد، برخی از مردم گمان می‌کنند که هر کاری که پیامبر ﷺ انجام داده است سنت است، در حالی که علما گفته‌اند که افعال و کرداری سنت محسوب می‌شود که امر قربت و نزدیکی به خدا در آن مراعات شده باشد...

یعنی کارهایی که به خاطر تقرب به خدا انجام گرفته است.^۱

به عنوان مثال: بعضی اوقات پیامبر اکرم ﷺ پس از ادای دو رکعت نماز بامداد به پهلوی راست خود دراز می‌کشید^۲، برخی از علما - از جمله ابن حزم - چنین برداشت کرده‌اند که باید پس از ادای دو رکعت نماز بامداد به پهلوی راست خوابید، عایشه - رضی الله عنها - در حدیثی که از ایشان نقل شده است، موضوع را به این صورت توضیح می‌دهد:

«إِنَّ النَّبِيَّ لَمْ يَضْطَجِعْ لِسُنَّةٍ وَلَكِنَّهُ كَانَ يَدَأُبُ لَيْلَهُ فَيَسْتَرِيحُ»^۳.

(پیامبر به خاطر سنت بودن دراز نکشید، ولی او شب خود را زنده نگه می‌داشت و خسته می‌شد، پس استراحت می‌کرد).

بنابراین باید فهمید کدام عمل به خاطر سنت بودن انجام گرفته است و کدام یک با این هدف انجام نگرفته است.

در این جا خلط و اشتباه بسیار زیادی صورت می‌گیرد، چنان که در مسایل خوردن انجام می‌گیرد.

عده‌ای از مردم بر این باورند که غذا خوردن با قاشق و چنگال یا روی

۱ - برای مطالعه‌ی بیشتر در این زمینه رجوع کنید به «المدخل لدراسة السنة النبوية» قرضاوی، ص ۲۳ - ۲۴. استاد قرضاوی در این زمینه یک سخنرانی در دانشگاه قطر ایراد نموده است که عنوانش «السنة النبوية وتنوعها» است... تحقیق زیبایی به عنوان «الجانب التشريعي في السنة النبوية» نیز انجام داده است که مرکز سنت و سیرت در مجله‌ی سالانه‌ی خود، اقدام به نشر آن نموده است... این تحقیق را می‌توان در کتاب «السنة مصدرا للحضارة» نیز مطالعه نمود.

۲ - عایشه - رضی الله عنها - می‌گوید: «كَانَ النَّبِيُّ إِذَا صَلَّى رَكَعَتِي الْفَجْرِ اضْطَجَعَ عَلَى شِقِّهِ الْأَيْمَنِ» (پیامبر وقتی دو رکعت نماز بامداد را می‌خواند به پهلوی راست خود دراز می‌کشید). بخاری: کتاب «تهجد»، باب «دراز کشیدن به پهلوی راست بعد از دو رکعت فجر» آورده است.

۳ - عبد الرزاق این حدیث را روایت نموده است. در سندش یک راوی نام ندارد، فتح الباری، کتاب التهجد، باب «من تحدث بعد الركعتين ولم يضطجع».

میز غذا خوردن بدعت است، این غلط و زیاده روی است، چون این یک عادت است که بسته به اختلاف زمان، جامعه و وضعیت تغییر می‌کند.

پیامبر اکرم ﷺ بنا به عادت قومش غذا می‌خورد، به ویژه آن عاداتی که با طبیعت و مزاجش سازگار بود، همان طبیعت و مزاج ساده‌پسند، زهدگرا و فروتنانه‌ی ایشان. ولی کار کسی که روی صندلی یا با قاشق غذا می‌خورد بدعت در دین شمرده نمی‌شود؛ البته برخلاف برخی اشیای دیگر.

یک روز یکی از نویسندگان بزرگ با من بحث می‌کرد - او برای مجله‌ها مقاله می‌نویسد، گاه گاهی هم در مورد اسلام می‌نویسد - بحث ما روی خوردن غذا با دست راست بود. او می‌گفت: با دست راست خوردن سنت نیست، چون این از عادات محسوب می‌شود. من گفتم: نه، در این‌جا ما توقف می‌کنیم، موضوع غذا خوردن با قاشق و چنگال، روی زمین یا روی میز غذاخوری، یک کار عملی است و کار هر فرد مطابق عمل کردهای قوم و قبیله‌اش است، مگر در زمانی که در عمل کردها مسأله قربت و سنت مد نظر باشد. گویا پیامبر اکرم ﷺ در موضوع غذا خوردن با دست راست هدفی را دنبال می‌نموده است، چون دستور می‌دهد که با دست راست غذا میل کنیم، آن‌جا که به پسر بچه می‌فرماید:

«يَا غُلَامُ سَمِّ اللَّهَ وَكُلْ بِيَمِينِكَ وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ»^۱.

(ای پسر جان، بسم الله بگو، با دست راست بخور و از جلوی خودت بخور). از این هم فراتر، رسول الله ﷺ به صراحت از خوردن با دست چپ نهی می‌نماید، آن‌جا که می‌فرماید:

«لَا يَأْكُلَنَّ أَحَدُكُمْ بِشِمَالِهِ وَلَا يَشْرَبَنَّ بِهَا فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْكُلُ بِشِمَالِهِ وَيَشْرَبُ بِهَا»^۲.

۱ - بخاری و مسلم از عمرو بن ابی سلمه. (شرح السنه للبخاری، تحقیق و تنظیم شاویش و ارناؤوط، ج ۱۱، ص ۲۷۵، حدیق ۲۸۲۳).

۲ - مسلم و ترمذی از ابن عمر و مالک و ابوداود و نیز با الفاظ مشابهی این حدیث

(هیچ کدام از شما با دست چپ غذا نخورد و با آن آب هم ننوشد، زیرا شیطان با دست چپ می‌خورد و می‌نوشد.)

برخی از علما با استناد به این حدیث استناد کرده‌اند که غذا خوردن با دست چپ حرام است، چون پیامبر اکرم ﷺ فاعل آن را به شیطان تشبیه می‌نماید و در امر مکروه تشبیه به شیطان معمول نیست.

پیامبر اکرم ﷺ شخصی را مشاهده کرد که در حال غذا خوردن با دست چپ بود، به او فرمود: «با دست راست غذا بخور». آن مرد گفت: نمی‌توانم. پیامبر ﷺ فرمود: «نتوانی.»^۱ و بر او دعا کرد و او دیگر نتوانست دست راستش را حرکت دهد. این امر دلالت می‌کند که تأکید زیادی روی خوردن با دست راست شده است.

به این خاطر در این امور باید تسلیم دستورات شد، باید فهمید کدام یک سنت بودنش منظور است و هدف از آن تقرب جستن به خداست و کدام یک بنا به عادت یا به طور طبیعی انجام گرفته است.

بخشی از اعمال پیامبر ﷺ کارهایی بود که قومش انجام می‌دادند، مثل آنان می‌خورد، مثل آنان می‌نوشید و مانند آنان لباس می‌پوشید.

برخی از کارهایش هم طبیعی و از مزاجش سرچشمه می‌گرفت، مثل دوست داشتن کدو، آیا باید هر نفر از ما کدو دوست داشته باشد؟ این امور به مزاج، ذوق و طبیعت مردم بستگی دارد، یکی کدو دوست دارد و دیگری

را روایت نموده‌اند، (المنتقى من كتاب الترغيب والترهيب، ج ۲، ص ۵۹۸ و ۵۹۹، حدیث ۱۲۳۸).

۱- مسلم از ایاس بن سلمه بن اکوع روایت می‌کند که پدرش برایش تعریف کرد که شخصی در محضر پیامبر ﷺ با دست چپ غذا می‌خورد، پیامبر ﷺ به او فرمود: «با دست راست غذا بخور» آن مرد گفت: نمی‌توانم. فرمود: «نتوانی.» به خاطر تکبر با دست راست غذا نخورد. گفت: دیگر نتوانست دست راستش را به طرف دهانش بلند کند، (كتاب الأشربة، باب آداب الطعام والشراب واحكامها).

بادمجان و دیگری...

پیامبر اکرم ﷺ گوشت شانه را دوست داشت، آیا باید هر شخصی گوشت شانه را دوست داشته باشد؟ بعضی‌ها گوشت گردن را دوست دارند، یا گوشت کمر را و عده‌ای هم گوشت ران را دوست دارند.

اگر محبت با پیامبر اکرم ﷺ موافق باشد که خیر و برکت است و اگر شخصی به خاطر محبت زیاد به پیامبر ﷺ و پیروی مو به موی کارهای پیامبر ﷺ، از تمام کارهای ایشان - حتی کارهایی که به خاطر تقرب به خدا نبوده است - پیروی کند کار خوبی کرده است، اگرچه که مأمور به انجام این کارها نیست.

اگر شخص بگوید: من می‌خواهم که تمام افعال پیامبر ﷺ را انجام دهم، حتی کارهایی را که قربت در آن مد نظر نبوده است، من دوست دارم که روی زمین غذا بخورم و با دست غذا بخورم، درست مثل پیامبر اکرم ﷺ ما به او می‌گوییم: خدا به تو پاداش نیکو دهد، ما اصلاً این رفتارش را رد نمی‌کنیم، شاید هم به خاطر نیتش پاداش بگیرد.

عبدالله بن عمر - رضی الله عنهما - به خاطر محبت فوق العاده‌اش نسبت به رسول خدا ﷺ حتی در آن اعمالی که از باب تقرب به خدا انجام نداده بود، از ایشان پیروی می‌کرد^۱، چنان‌که عده‌ای دیگر از صحابه نیز این کار را می‌کردند.

به عنوان مثال عده‌ای از صحابه او را دیدند که ازارش را باز کرده و نماز می‌خواند، وقتی از او پرسیدند: که چرا چنین نماز می‌خوانی؟ برایشان توضیح داد که او پیامبر ﷺ را دیده است که این کار را می‌کند^۲، شاید نبی

۱ - به این جهت به یار پیرو پیامبر اکرم ﷺ معروف گردید، چون به طور دقیق از اقوال و افعال ایشان پیروی می‌کرد.

۲ - ابن خزیمه در کتاب صحیحش و بیهقی در کتاب سننش از زید بن اسلم روایت می‌کنند که گفت: ابن عمر را دیدم که ازارش را باز کرده و نماز می‌خواند، در این مورد

اکرم ﷺ این کار را در روز گرم تابستان کرده است، حالا تو بیایی و در سرما این کار را بکنی! البته این دیدگاه ابن عمر - رضی الله عنهما - بوده است.

یک بار در سفر بود، ناگهان از جاده بیرون شد، کمی دورتر رفت، همراهانش شگفت زده شدند، خادمش گفت: او در یکی از سفرها همراه رسول الله ﷺ بوده است، وقتی پیامبر به این جا می‌رسد از جاده بیرون می‌رود، به این خاطر او هم خارج می‌شود.^۱

باز هم در یکی از سفرهای حج بود که شترش را خواباند، همراهانش نیز شترانشان را چنین کردند و گفتند: چه می‌خواهی؟ تنها کاری که کرد این بود که کمی دورتر رفت و قضای حاجت کرد، وقتی از او پرسیدند، گفت: پیامبر اکرم حج کرد به این جا که رسید قضای حاجت نمود.^۲

از او پرسیدم، او هم جواب داد: «من رسول خدا را دیدم که این کار را می‌کرد.»
 ۱- مجاهد می‌گوید: با این عمر مشغول مسافرت بودیم، از جایی گذشت، از جاده خارج شد، از او پرسیدند چرا این کار را کردی؟ پاسخ داد: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ فَعَلَ هَذَا فَفَعَلْتُ» (رسول خدا را دیدم که این کار را می‌کند، پس من هم این کار را کردم). احمد و بزار با سندی خوب این حدیث را روایت نموده‌اند. هیشمی می‌گوید: رجال سندش موثق و مورد اعتمادند. (المنتقى من كتاب الترغيب والترهيب، ج ۱، ص ۱۱۲، حدیث ۳۱).

۲- ابن سیرین می‌گوید که با ابن عمر در عرفات بودیم، وقتی به راه افتاد من هم با او رفتم، نزد امام رفت، نماز ظهر و عصر را خواند، سپس ایستاد. من و دوستانم نیز ایستادیم، وقتی امام به راه افتاد ما هم به راه افتادیم، تا به تنگه‌ی قبل از مأزمین رسید. ابن عمر شترش را در آن جا خواباند، ما هم شترانمان را خواباندیم، ما گمان کردیم که می‌خواهد نماز بخواند، غلامش که مهار شترش را داشت گفت: او نمی‌خواهد نماز بخواند او بیاد آورده که پیامبر به این مکان رسیده است قضای حاجت نموده است، او هم دوست دارد که در این جا قضای حاجت کند. احمد ابن حدیث را روایت کرده است.

این آثار را حافظ منذری در «الترغیب والترهیب» فصل ترغیب در اتباع سنت آورده

آیا این مورد از فرد مسلمان مطلوب است؟ اصلاً مطلوب نیست، ولی بیانگر حب او به رسول الله ﷺ است.

او دوست داشت که شترش پاهایش را درست همان جایی بگذارد که شتر پیامبر اکرم ﷺ - در وقت ایستادن - پاهایش را نهاده است. ما این رفتار را رد نمی‌کنیم، البته اگر صاحبش انجام آن را از مردم نخواهد؛ ولی این رفتار مطلوب نیست، باید فهمید که این کار بر مردم واجب نیست و سنت بودنش منظور نیست.

کسی که این کار را بکند کار خوبی کرده است؛ ولی اشتباه این‌جاست که از مردم بخواهد که این کار را انجام دهند؛ یا کسی که این کار را نکند او را رد نماید یا از او بدگویی کند یا معتقد باشد که این کار از اصل دین است یا جزئی از دین است یا کسی که آن را ترک کند عمل سنتی را ترک کرده است.

برادران عزیز، به این جهت خیلی مهم است که در این‌جا بین سنت واقعی و بدعت فرق بگذاریم.

ابتکار و نوآوری‌ها باید در امور دنیا باشند:

همان‌طور که در تعریف بدعت گفتیم بدعت «راه و روش اختراع شده ایست در دین» پس اسلام از پیروانش می‌خواهد که در امر دین به آن چه آمده است بسنده کنند و توانایی‌های خلاق خود را برای ابتکار در امور دنیا به کار ببندند، این کاری است که سلف صالح انجام داده‌اند.

پیشینیان ما در برابر مرزهای دین توقف نموده‌اند و از آن جلوتر نرفته‌اند، در برابر آن چه سینه به سینه از پیامبر اکرم ﷺ به آن‌ها رسیده بود ایستادند، در برابر حدود سنت‌ها ایستادند، آن‌ها تمام توان خود را به کار بستند تا با ابداعات، خلاقیت‌ها، ابتکارات و نوآوری‌ها امور زندگی را بهتر کنند.

ما در زندگی نامه‌ی عمر بن خطاب رضی الله عنه چیزهای زیادی را می‌بینیم که به «عمر برای نخستین بار انجام داده است» نام گذاری شده است. او اولین کسی بود که دفتر خانه‌ها را به راه انداخت، اولین کسی بود که حد و مرز شهرها را مشخص کرد، نخستین کسی است که برای مردم گرمه و شبگرد تعیین نمود و اولین کسی است که چنین و چنان کرد...

یک کتاب هم به نام «الأوائل» وجود دارد، یعنی چیزهایی که سلف صالح آن‌ها را برای اولین بار انجام داده‌اند و از خود به یادگار گذاشتند. پس اصحاب بزرگوار به خاطر مصلحت مسلمانان دست به ابتکارات زیادی زدند.

معنی «اختراع شده» این است که اصلی در دین نداشته باشد، اصل کلمه‌ی «بدعت» هم از «بدع» و «ابتداع» است، یعنی اختراع چیزی بدون وجود نمونه‌ای از آن، به این جهت قرآن کریم خداوند را این گونه توصیف می‌کند:

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» [البقرة: ۱۱۷].

(پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است.)

یعنی خداوند آسمان‌ها و زمین را از روی نمونه‌ای نساخته است، بلکه از کنه عدم به صفحه‌ی وجود آورده است.^۱

پی بدعت نوآوری و اختراعی است بر خلاف راه و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشینان راه یافته و راهنمای او که به پیروی از سنت آنان امر شده‌ایم.

هرچه اصلی در شرع داشته باشد بدعت محسوب نمی‌شود:

ناگفته نماند که اگر اصلی در شرع داشته باشد دیگر بدعت محسوب نمی‌شود.

برخی چیزها وجود دارد که مسلمانان ابداع کرده‌اند ولی اصلی در شرع

دارند، مثل نوشتن قرآن و جمع کردن آن در یک نسخه، چنان که ابوبکر رضی الله عنه این کار را با پیشنهاد عمر رضی الله عنه انجام داد.

ابوبکر رضی الله عنه در ابتدا قبول نکرد و گفت: چطور کاری را بکنم که رسول خدا نکرده است، ولی عمر رضی الله عنه در این مورد مرتب با ابوبکر رضی الله عنه صحبت کرد تا بالاخره قانع شد، چون خیر و مصلحت در جمع قرآن است، اگر چه پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را نکرد، جان سخن این است که دین دستور حفظ قرآن را داده است و قرآن هم اساس، سرچشمه و شالوده‌ی ابدی دین است، پس باید قرآن را از هر نابودی و تحریفی محافظت کنیم.

از این گذشته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وقت نزول وحی اجازه نوشتن را داده بود، کاتبان وحی آیاتی را که بر او نازل می‌شد یادداشت می‌کردند تا قرآن محفوظ بماند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حیات مبارکش، تمام قرآن را در یک نسخه جمع ننمود، چون قرآن کامل نشده بود و هنوز به تدریج نازل می‌شد، امکان داشت که خداوند حکمی را تغییر دهد، پس اگر در یک نسخه جمع آوری می‌شد تغییرش، در وقت لزوم، مشکل و دشوار بود، وقتی آیه‌ای نازل می‌شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: این آیه را در فلان سوره بگذارید و پایان سوره معلوم نمی‌شد مگر این که نزول قرآن تکمیل می‌گردید.

به عنوان مثال سوره‌ی بقره در اوایل دوره‌ی مدنی نازل شد، ولی نزولش کامل نگردید مگر بعد از هشت سال، علما برخی از آیات سوره‌ی بقره را از آخرین آیات قرآنی به شمار می‌آورند، ابن عباس - رضی الله عنهما - می‌گوید: آخرین آیه‌ای که نازل شده است این آیه است:

«وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»

[البقرة: ۲۸۱].

پس مانعی سد راه پیامبر صلی الله علیه و آله در جمع قرآن قرار داشت و وقتی که نزول قرآن با وفات پیامبر صلی الله علیه و آله کامل و متوقف شد، اصحاب بزرگوار از بابت

افزایش و نقص قرآن مطمئن شدند، بنابراین تصمیم به نوشتن و گردآوری قرآن در یک نسخه گرفتند. پس این عمل اصلی در شرع دارد و بدعت محسوب نمی‌شود.

کار عمر رضی الله عنه در نماز تراویح نیز از این باب است، مردم قبل از خلافت عمر رضی الله عنه به صورت گروه‌هایی پراکنده نماز می‌خواندند، عمر رضی الله عنه آمد و ابی‌بن‌کعب را به عنوان امام انتخاب کرد تا همه پشت سر او نماز بخوانند، امام بخاری از عبدالرحمن بن عبدالقاری روایت می‌کند که گفت: «در یکی از شب‌های رمضان با عمر بن خطاب به مسجد رفتیم، مردم به صورت مختلف و پراکنده نماز می‌گذاشتند، یکی به تنهایی نماز می‌خواند، گروهی هم با هم نماز می‌خواندند، عمر گفت: من معتقدم که اگر این‌ها با یک امام نماز بخوانند بهتر است، پس عزم خود را جزم کرده و ابی‌بن‌کعب را به عنوان امامشان برگزید، سپس یک شب دیگر با او به مسجد رفتیم، این بار مردم در یک جماعت نماز می‌خواندند، عمر که این را دید، گفت: «چه بدعت^۱ زیبایی! و آن‌هایی که الان می‌خوانند تا آخر شب برای قیام اللیل بلند شوند بهترند از کسانی که الان نماز می‌خوانند»، مردم هم عادت داشتند که اول شب قیام اللیل می‌کردند.^۲

کلمه‌ی بدعت در این مقوله: «چه بدعت زیبایی!» به معنی لغوی بدعت است نه به معنی شرعی آن، چون بدعت از نظر لغوی به معنی هر ابتکار و اختراعی است که نمونه‌ای در گذشته نداشته باشد، منظور عمر رضی الله عنه

۱ - شاطبی می‌گوید: جز این نیست که به خاطر ظاهر امر آن را بدعت نامید، چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را ترک نمود و به اتفاق آرا در زمان ابوبکر رضی الله عنه هم انجام نگرفت، منظور عمر رضی الله عنه معنی واقعی بدعت نیست، بلکه به خاطر ظاهر امر آن را بدعت نامید و در نام‌ها نباید بگو مگو کرد و ... (اعتصام، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۵).

۲ - این حدیث را بخاری در کتاب «کتاب صلاه التراويح» باب «فضل من قام رمضان» روایت نموده است، مالک نیز این حدیث را در «موطأ» باب «شروع قیام شب‌های رمضان» روایت نموده است.

هم در این جا این است که مردم به این صورت در گذشته جمع نشدند، اگر چه که اصل اجتماع در زمان پیامبر اکرم ﷺ صورت پذیرفت، در واقع پیامبر اکرم ﷺ مردم را به برپا داشتن نماز در شبهای رمضان ترغیب و تشویق می نمود، مردم بیشتر از یک شب پشت سر پیامبر اکرم ﷺ نماز گذاردند، وقتی پیامبر اکرم ملاحظه کرد که تعداد نماز گزاران زیاد شده است دیگر به مسجد نرفت، صبح روز بعد به مردم فرمود:

«رَأَيْتُ الَّذِي صَنَعْتُمْ فَلَمْ يَمْنَعْنِي مِنَ الْخُرُوجِ إِلَيْكُمْ إِلَّا أَنِّي خَشِيتُ أَنْ تُفْتَرَضَ عَلَيْكُمْ»^۱.

(دیدم که همگی جمع شده‌اید، فقط به خاطر ترس از فرض شدن نزد شما نیامدم.)

پس این ترس، یعنی ترس از نزول فرضیت این نماز با وفات پیامبر ﷺ از بین رفت و مانع نیز برداشته شد.^۲

۱ - از عایشه روایت شده است که: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى فِي الْمَسْجِدِ فَصَلَّى بِصَلَاتِهِ نَاسٌ ثُمَّ صَلَّى الثَّانِيهَ فَكَثُرَ النَّاسُ ثُمَّ اجْتَمَعُوا مِنَ اللَّيْلَةِ الثَّالِثَةِ أَوْ الرَّابِعَةِ فَلَمْ يَخْرُجْ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ رَأَيْتُ الَّذِي صَنَعْتُمْ وَلَمْ يَمْنَعْنِي مِنَ الْخُرُوجِ إِلَيْكُمْ إِلَّا أَنِّي خَشِيتُ أَنْ تُفَرَضَ عَلَيْكُمْ وَذَلِكَ فِي رَمَضَانَ» (که پیامبر اکرم ﷺ در مسجد نماز می خواند، عده‌ای از مردم هم پشت سرش نماز می خواندند، شب دوم که نماز خواند، تعداد مردم زیاد گردید، سپس شب سوم یا چهارم مردم جمع شدند، ولی پیامبر اکرم ﷺ نزد آن ها نرفت، فردا صبح به آن ها فرمود: من دیشب دیدم که همگی جمع شده‌اید، فقط به خاطر ترس از فرض شدن نماز نزد شما نیامدم، این قضیه در رمضان بوده است.) بخاری و مسلم (نیل الأوطار، شوکانی، دارالفکر، ج ۳، ص ۶۱).

۲ - شاطبی می گوید پس از تأمل در این حدیث، که عایشه آن را روایت نموده است، در می یابیم که نماز تراویح سنت است، چون پیامبر اکرم ﷺ در ابتدا نماز تراویح را در رمضان، به صورت جماعت در مسجد ادا نمود و خود داری رسول الله ﷺ از حضور در مسجد برای ادای نماز تراویح به خاطر ترس از فرض شدنش بود که حاکی از خود داری مطلق نیست، چون زمان پیامبر ﷺ زمان وحی و تشریع بود و

مهم این است که معنی «اختراع شده و نخواست» این است که اصلی در شرع نداشته باشد.

به این خاطر علمای سلف به تدوین علوم دینی پرداخته و علوم چون علم اصول فقه، علم مصطلح حدیث، علم لغت و غیره را به وجود آوردند.

شباهت به روش شرعی:

امام شاطبی در تعریف، قید «تضاهي الشرعية» را می‌آورد، یعنی مشابه روش شرعی باشد، در حالی که حقیقت امر چنین نباشد و به شرع ربطی نداشته باشد. مردم بعضی چیزها را پدید می‌آورند که هیچ اصلی در شریعت ندارد؛ ولی شباهتی به شرع دارد، چون رنگ عبادت را به خود می‌گیرد، یعنی نوعی هم شکلی و تشابه با روش شرعی در آن دیده می‌شود، این تشابه و هم شکلی است که آن را نزد بدعت‌گذاران و پیروان‌شان رایج می‌کند، زیرا اگر با روش شرعی شباهتی نداشت مردم آن را رد می‌کردند، اصلاً قبول و پذیرش مردم به این خاطر است که شباهتی با روش‌های شرعی دارد.

منظور از بدعت مبالغه و زیاده روی در عبادت چیست؟

امام شاطبی در تعریف بدعت قید «يُقَصَّدُ بِالسُّلُوكِ عَلَيْهَا الْمُبَالَغَةُ فِي التَّعَبُّدِ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ» (منظور از انجام آن مبالغه در عبادت خدای سبحان باشد) را اضافه می‌کند، یعنی بدعت‌گذاری که بدعت‌ها را پدید می‌آورند هدفشان نزدیک‌تر شدن به خدا است، چون فرامین و دستورات شریعت آن‌ها را ارضا نمی‌کند، آنان می‌خواهند از شرع سبقت بگیرند، گویی که آن‌ها با بدعت‌گذاری خود شریعت را تصحیح و کمبودهایش را برطرف می‌سازند.

احتمال داشت که با عمل و پابندی مردم به نماز تراویح نماز تراویح حکم فرضیتش نازل شود، ولی وقتی علت قانون‌گذاری و تشریع با وفات پیامبر ﷺ منتفی گردید مسئله به اصلش برگشت که همان ثبوت جواز نماز تراویح است، ناسخی هم در این زمینه وارد نشده است. (اعتصام، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۴).

آیا این نیت خیر کارشان را توجیه می‌کند؟ نه، هرگز. چون ما گفتیم که باید در هر کاری هر دو امر باشد: هم نیت و هم پیروی و اتباع، مقیاس ظاهر این است که بر اساس فرامین رسول خدا ﷺ باشد: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ» یعنی هر کس کاری انجام دهد که بر اساس دستور ما (یا دین ما) نباشد آن کار مردود است.

این همان بدعت در دین است و بدعت به این معنی گمراهی است، چنان که در حدیث عرباض بن ساریه آمده است «فَإِنَّ كُلَّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» (پس به راستی که هر بدعتی گمراهی است).

تقسیمات علما در مورد بدعت و رأی صحیح در این زمینه:

برخی از علما معتقدند که بدعت بر دو قسم است، یکی بدعت خوب و دیگری بدعت بد^۱، عده‌ای هم بر اساس احکام پنج‌گانه‌ی شریعت بدعت را به پنج دسته تقسیم کرده‌اند: بدعت واجب، بدعت مستحب، بدعت مکروه، بدعت حرام و بدعت مباح^۲.

رأی صحیح این است که همه در این مورد یک چیز می‌گویند، چون نتیجه یکی است.

به عنوان مثال آن‌ها نوشتن و گردآوری قرآن در یک نسخه، تدوین

۱ - شیخ الاسلام ابن تیمیه سخنان زیبایی در رد کسانی که بدعت‌ها را خوب می‌شمارند دارد که در کتاب «إقتضاء الصراط المستقیم مخالفة أصحاب الجحیم»، دارالمعرفة، بیروت، از ص ۲۷۰ به بعد آورده است.

۲ - امام شاطبی نیز به صورت مفصل با آن‌ها بحث نموده و ثابت کرده است که این تقسیم ساختگی است که هیچ اصلی در شریعت ندارد و من درآوردی محسوب می‌شود، چون حقیقت بدعت این است که ارتباطی با شریعت نداشته باشد، نه با نصوص شریعت و نه با قواعد شریعت، اگر دلیلی در شریعت مبنی بر وجوب یا استحباب یا اباحت امری وجود داشته باشد دیگر بدعتی در کار نیست و عمل به آن امر جزء واجبات، مستحبات و مباحات است. ر.ک: الاعتصام، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۸-۲۱۱.

علم نحو، تدوین علم اصول و تدوین دیگر علوم اسلامی را از بدعت‌های واجب و فرض‌های کفایه می‌دانند.

دیگران بر این باورند که نباید اسم این‌ها را «بدعت» گذاشت، آن‌ها می‌گویند:

این تقسیم لغوی بدعت است، منظور ما از بدعت «معنی شرعی» آن است، ما این قبیل امور را از بدعت جدا می‌کنیم، پسندیده نیست که این‌ها بدعت نامیده شوند، بهتر است در این زمینه به حدیث گهربار پیامبر اکرم ﷺ مراجعه کنیم، حدیث با صراحت تمام می‌گوید: «فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» مطلقاً و به طور کلی تصریح می‌کند که (هر بدعتی ضلالت و گمراهی است). پس نیازی نیست که بگوییم بخشی از بدعت‌ها خوب است و پاره‌ای هم بد، یا برخی از بدعت‌ها واجب است و برخی مستحب و... نیازی به این تقسیم من درآوردی نیست، درست این است که چیزی را بگوییم که حدیث گفته: «به راستی که هر بدعتی ضلالت و گمراهی است.» هدف ما از بدعت آن مفهومی است که امام شاطبی در این تعریف تحقیق و بررسی کرده است که «الْبِدْعَةُ طَرِيقَةٌ فِي الدِّينِ مُخْتَرَعَةٌ» یک روش من درآوردی که نه در دین اصلی دارد و نه در کتاب و نه در هیچ یک از ادله‌ی احکام که فقها و دانشمندان مسلمان بیان کرده‌اند.

چرا اسلام چنین برخورد تنیدی با بدعت دارد؟

چرا اسلام چنین برخورد تنیدی با بدعت دارد و آن را ضلالت و گمراهی می‌داند؟ چرا جایگاه بدعت را آتش جهنم می‌داند؟ و چرا پیامبر اکرم ﷺ به شدت مردم را از آن برحذر داشته است؟

اول: بدعت‌گذار خود را قانون‌گذار و در مقابل خدا قرار می‌دهد:

حقیقت این است که اسلام مردم را از بدعت برحذر داشته است، چون شخص بدعت‌گذار - همان طور که قبلاً اشاره کردم - با این کارش گویی

به تصحیح اشتباه و خطای پروردگارش می‌پردازد، گویی به ما یا خودش می‌فهماند که او چیزهایی را می‌داند که خدا از آن آگاه نیست و از خدا داناتر است. او در واقع می‌گوید: ای خدا، آن چه تو برای ما وضع کردی و در نظر گرفتی کافی نیست، ما باید به آن بیافزاییم. این شخص در حقیقت به خود حق تشریع و وضع قوانین و دستورات را می‌دهد، در حالی که این کار فقط حق خداوند تبارک و تعالی است، نه کس دیگری، به همین دلیل قرآن می‌فرماید:

«أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ» [الشوری: ۲۱].

(آیا [کافران] شریکانی دارند که از دین آنچه را که خداوند به آن اجازه نداده است، مقرر داشته‌اند...)

پس تشریع چیزی که خداوند اجازه‌ی آن را نداده است بسیار خطرناک است، به دلیل این که انسان با این کار خود را همانند خداوند - سبحانه و تعالی - قرار می‌دهد و تشریع و ابتکار و اضافه کردن در دین را حق خود می‌داند، این دری است که بر خطری بزرگ باز می‌شود و مردم را به شرک مبتلا می‌سازد و همین امر باعث فساد و از بین رفتن ادیان قبل از اسلام شده است.

چه بر سر ادیان دیگر آمده است؟ بدعت درهایش را کاملاً بر رویشان گشود، آنان به خود حق افزودن به دین خدا را دادند، این کار را حق مسلم پاپ‌ها و کشیش‌ها یا احبار و راهبان خود دانستند و از این‌جا بود که دین چیز دیگری شد، اسلام نیز همین ایراد را از آن‌ها گرفت و آن را در کتاب زنده و جاویدش ثبت نمود، آن‌جا که خداوند متعال می‌فرماید:

«اتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» [التوبة: ۳۱].

(احبار و راهبان‌شان را به جای خداوند، به خدایی گرفته‌اند. و [نیز] مسیح بن مریم [را به خدایی گرفته‌اند] حال آن که فرمان نیافته‌اند مگر آن که معبود یگانه را بندگی کنند. معبود جز او نیست. او از آنچه شرک می‌آورند، [بس] پاک [و منزّه] است.)

چنان که ملاحظه کردیم قرآن آنان را به صراحت مشرک می‌داند. هنگامی که عدی بن حاتم طایی - که در جاهلیت نصرانی شده بود - به خدمت رسول خدا ﷺ آمد رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت می‌نمود:

«اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...» [التوبة/۳۱].

(احبار و راهبان را به جای خداوند، به خدایی گرفته‌اند...)

عدی بن حاتم گفت آن‌ها احبار و راهبان را عبادت نمی‌کردند. رسول خدا ﷺ در پاسخ فرمود:

«آری، احبار و راهبان حلال را برایشان حرام و حرام را برایشان حلال می‌کردند و مردم هم از آن‌ها پیروی می‌کردند، این خود عبادت محسوب می‌شود.»^۱

عدی بن حاتم ﷺ فکر می‌کرد که عبادت فقط نماز، رکوع، سجود و از این قبیل اعمال است و بس. پیامبر اکرم ﷺ به او فهماند که لازم نیست فقط این کارها را بکنند، چون مفهوم عبادت خیلی گسترده‌تر و وسیع‌تر است، اطاعت مطلق در آن چه انجام می‌دهند، در آن چه حلال می‌دانند، در آن چه حرام می‌شمارند و در آن چه ابتکار می‌کنند - به شرطی که در امور دین باشد - عبادت است، چون ربوبیت است که فقط حق تشریع و حلال و حرام نمودن را دارد و ربوبیت است که نحوه و شیوهی عبادت مردم را تعیین می‌کند و هیچ کس نمی‌تواند روش عبادت و بندگی خود را وضع کند.

پس شخص بدعت‌گذار مثل این است که خود را قانون‌گذار و همانند خداوند تبارک و تعالی معرفی می‌کند و بر خداوند اشتباه و خورده می‌گیرد.

دوم: بدعت‌گذار دین را ناقص می‌داند و می‌خواهد آن را تکمیل نماید:

از طرف دیگر - جدا از معنی قبلی - بدعت‌گذار به دیده‌ی خود دین را

۱ - احمد، ترمذی و ابن جریر از عدی بن حاتم. ر.ک: تفسیر ابن کثیر، دار الدعوة، استانبول، ج ۲، ص ۳۴۸.

ناقص می‌بیند و می‌خواهد نقص و کمبود دین را برطرف سازد. این در حالی است که خداوند با کامل کردن دین نعمت خویش را به تمام و کمال به ما ارزانی داشته است و می‌فرماید:

«... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...»

[المائدة: ۳].

(... امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام نمودم و اسلام را [به عنوان] دین برای شما پسندیدم...)

از این جاست که ابن ماجشون از امام مالک - امام دار الهجرت - روایت می‌کند که گفت: کسی که در دین اسلام امر جدیدی می‌آورد و فکر می‌کند که کار خوب و مفیدی کرده است در واقع گمان برده که محمد در ابلاغ رسالت خیانت کرده است، چون خداوند متعال می‌فرماید: «...امروز دینتان را برای شما کامل کردم...» و هر چه در آن روز دین نبوده، امروز هم جزء دین نیست.^۱

پس بدعت و نوآوری در دین مساوی با اتهام رسول خدا ﷺ به خیانت و عدم ابلاغ کامل رسالت الهی است. در حالی که خداوند سبحانه می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ...»

[المائدة: ۶۷].

(ای رسول، برسان آنچه را که از [جانب] پروردگارت به سوی تو فرو فرستاده شده است و اگر [این کار را] نکنی، رسالتش را نرسانده‌ای.)

دین کامل است و هیچ نیازی به افزودن به آن ندارد، چون چیز کامل به هیچ وجه افزودن به خود را نمی‌پذیرد، این ناقص است که می‌توان به آن افزود و در آن دست برد، به عنوان مثال اگر لباس تن تو کاملاً به اندازه‌ات باشد و بیایی و به آن اضافه کنی، بدیهی است که آن را به زمین می‌کشی و کثیف می‌کنی.

به این خاطر یاران بزرگوار پیامبر اکرم ﷺ و تابعین کرام موضعی تند و تیز در قبال بدعت داشتند، چون بدعت مساوی است با متهم کردن دین به نقص و پیامبر ﷺ به خیانت.

سوم: بدعت دین را سخت می کند و آن را با طبیعت سهل و آسانش بیگانه می سازد:

از سویی دیگر خداوند دین را آسان قرار داده است، پیام پیامبرش حنافت و سماحت است، حنافت و یکتا پرستی در عقیده، سماحت و آسانی در تکالیف و اعمال.

«... يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ...» [البقرة: ۱۸۵].

(...خداوند در حق شما آسانی می خواهد و در حق شما دشواری نمی خواهد...)

«... وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمُ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» [الحج: ۷۸].

(...و در دین برای شما هیچ محظوری قرار نداده است.)

«فَإِنَّمَا بُعِثْتُكُمْ مُبَشِّرِينَ وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ...»^۱.

(جز این نیست که پیامتان آسان گیری است نه سخت گیری...)

دین سادگی و آسانی را برای مردم به ارمغان آورده است، ولی بدعت گذاران دین را از طبیعت ساده و آسانش خارج می کنند، آنان مردم را به زحمت و دردسر می اندازند و بر آنان سخت می گیرند، قید و بندهایی به دین اضافه می کنند که دست و پا گیر مکلفان می شود، در حالی که پیامبر

۱ - بخاری از ابوهریره، متن کامل حدیث از این قرار است: قَامَ أَعْرَابِيٌّ قِبَالَ فِي الْمَسْجِدِ فَقَامَ النَّاسُ إِلَيْهِ لَيَقْعُوا فِيهِ فَقَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ «دَعُوهُ وَهَرِّقُوا عَلَى بَوْلِهِ سَجَلًا مِنْ مَاءٍ أَوْ ذُنُوبًا مِنْ مَاءٍ فَإِنَّمَا بُعِثْتُكُمْ مُبَشِّرِينَ وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ» (صحرا نشینی در مسجد ادرار کرد. مردم برخاستند و به طرفش رفتند تا او را از این کار باز دارند، پیامبر اکرم فرمود: «رهايش كنيد و يك دلو بزرگ يا كوچك آب روى ادرارش بريزيد، جز اين نيست كه پيام ما آسان گيرى است نه سخت گيرى.» (رياض الصالحين، امام نووى، باب الحكم و الإناءة والرفق).

اکرم ﷺ آمد تا بار گران و قید و بندهایی را که بر دوش امت‌های پیشین بود، بردارد، نبی اکرم ﷺ در تورات و انجیل نیز چنین توصیف شده است: «... وَيُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...» [الأعراف: ۱۵۷].

(...و پاکیزه‌ها را برای آنان حلال می‌گرداند و ناپاکیزه‌ها را بر آنان حرام می‌شمارد و بار گران‌شان و قید و بندهایی را که بر آنان بود، از [دوش] شان بر می‌دارد...) در دعای آخر سوره‌ی بقره نیز می‌خوانیم:

«... رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا...» [البقرة: ۲۸۶].
(... پروردگارا، بار گران را بر [عهده‌ی] ما منه. چنان که آن را بر [عهده‌ی] آنان که پیش از ما بودند، نهادی ...)

بدعت‌گذاران می‌خواهند که بارهای گران ادیان گذشته را به اسلام برگردانند و تکالیفی به آن بیافزایند که حاصلی جز زحمت و مشقت و دردسر ندارد.

تکالیف دینی بسیار آسان و ساده است، به عنوان مثال خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» [الأحزاب: ۵۶].

(بی‌گمان خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای مؤمنان [شما نیز] بر او درود بفرستید و چنان که باید سلام بگویید.)

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»^۱.

(پروردگارا، بر محمد و آل محمد درود بفرست، چنان که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی، به راستی که تو ستوده شده‌ی بزرگ وار هستی. پروردگارا، بر محمد و آل محمد برکت بفرست، چنان که بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت فرستادی، به راستی که

۱ - بخاری و مسلم از کعب بن عجره (شرح السنة للبخاری، بتحقیق الشاوش والارناؤوط، ج ۳، ص ۱۹۰، حدیث ۶۸۱).

تو ستوده شده‌ی بزرگ وار هستی.)

چه قدر وقت گرفت؟ یک چهارم دقیقه یا نیم دقیقه؟ حالا عده‌ای می‌آیند و کتاب‌هایی را به درود و سلام فرستادن به پیامبر اکرم ﷺ اختصاص می‌دهند، جملات سنگین و پیچیده‌ای سرهم می‌کنند که خداوند به حقانیت آن‌ها هیچ دلیلی فرو نفرستاده است، من مردم عامی را می‌دیدم که این جملات را زمزمه می‌کردند، بدون آن که چیزی از آن بفهمند.

آنان اوراد و ادعیه‌ی مختلفی برای مردم درست کرده‌اند، من در بچگی قبل از نماز بامداد به مسجد می‌رفتم، عده‌ای از عوام در آن‌جا بودند و وردی به نام «ورد بکری» را می‌خواندند، این ورد بر اساس حروف الفبا درست شده بود، دعای اول با حرف الف، دعای دوم با حرف ب و دعای سوم با حرف ت و... مثلاً در حرف غین می‌گفتند:

«إِلَهِي غِنَاكَ مُطْلَقٌ وَغِنَاؤُنَا مُقَيَّدٌ...».

(خدایا بی‌نیازی تو مطلق و بی‌نیازی ما مقید است...)

اگر از یکی از آنان می‌پرسیدی معنی مطلق و مقید چیست نمی‌دانست! برادر عزیزم، آیا بهتر و زیباتر از دعاهای قرآن و سنت وجود دارد؟ دعاهای قرآنی مثل:

«... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» [البقرة: ۲۰۱].

(پروردگارا، به ما در دنیا نیکی و در آخرت [هم] نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش [جهنم] ایمن بدار.)

دعاهای سنت مثل:

«اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِي دِينِي الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ أَمْرِي، وَأَصْلِحْ لِي دُنْيَايَ الَّتِي فِيهَا مَعَاشِي، وَأَصْلِحْ لِي آخِرَتِي الَّتِي فِيهَا مَعَادِي، وَاجْعَلْ الْحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ، وَاجْعَلْ الْمَوْتَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ».

(خداوند، دینم که سرشته‌ی کارم است، و دنیایم را که زیستمایه‌ی من است و آخرتم را که بازگشت من به سوی اوست به صلاح آر و زندگی دنیا را مایه‌ی فزونی کسب همه‌ی نیکی‌ها بگردان و مرگ را مایه‌ی آسودگی از هر گونه بدی قرار بده.)

پس چرا تکلیف بی‌مورد؟ چرا بر مردم سخت بگیریم و این دعاها را به خورد آن‌ها بدهیم؟

یک بار به یک نفر گفتم: چرا نماز نمی‌خوانی؟

گفت: چون نمی‌دانم چگونه وضو بگیرم!

گفتم: تو بلد نیستی صورت و دستانت را بشویی، سرت را مسح کنی و

پاهایت را بشویی؟

گفت این را که می‌دانم؛ ولی دعاهایی را که وقت شستن هر عضو

می‌خوانند حفظ نیستم!

یعنی او دعای شروع وضو را نمی‌داند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَالْإِسْلَامَ نُورًا».

(حمد و سپاس خدایی را که آب را پاک و اسلام را نور و هدایت گردانید.)

دعای شستن بینی را نمی‌داند:

«اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي بِرَائِحَةِ الْجَنَّةِ وَأَنْتَ عَنِّي رَاضٍ».

(پروردگارا، از من راضی شو و مرا از بوی بهشت بهرمند ساز.)

دعای شستن صورت را نمی‌داند:

«اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيِضُ وُجُوهُ وَتَسْوَدُ وُجُوهُ».

(پروردگارا، در آن روز که برخی روسفید و برخی روسیاه می‌شوند مرا روسفید

گردان.)

دعای شستن دست‌ها را نمی‌داند:

«اللَّهُمَّ اعْطِنِي كِتَابِي يَمِينِي وَاجْعَلْ مُحَمَّدًا شَفِيعِي وَضَمِينِي».

(پروردگارا، نامه‌ی اعمالم را به دست راستم ده و محمد را شفاعت

کننده و ضامنم گردان.)

دعای مسح سر را نمی‌داند:

«اللَّهُمَّ حَرِّمْ شَعْرِي وَبَشْرَتِي عَلَى النَّارِ»^۱.

(پروردگارا، مو و پوستم را بر آتش حرام گردان.)

برای هر کاری دعایی را وضع کرده‌اند. این بیچاره گمان می‌کرد که باید حتماً - برای این که نماز و وضویش درست و قابل قبول باشد - این دعا‌های بی‌شمار را حفظ کند، حافظه‌ای هم ندارد که همه‌ی این دعاها را به ذهن بسپارد، این همه برای چیست؟

به «اذان شرعی» نگاه کن، خیلی ساده و آسان است:

الله اکبر... چه قدر وقت می‌خواهد؟ یک دقیقه؟ یک دقیقه و نیم؟ ولی اگر به شیوه‌ای که امروزه اکثر مردم می‌خوانند بگوییم: «حي علي الصلاة.....، حي علي الفلا.....ح»

این طور گفتن چه قدر وقت لازم دارد؟ بیشتر از پنج دقیقه به طول می‌انجامد. از این گذشته «الفلاح» باید از «الصلاة» طولانی‌تر باشد، و تکرار هر کدام نیز باید از اولی درازتر باشد. تازه فقط به این اکتفا نکردند، بلکه صلوات و درودهایی هم وضع کرده‌اند که باید بعد از اذان گفته شود.

برادر جان، خداوند کلمات اذان را به وسیله‌ی رؤیا به پیامبر اکرم ﷺ رساند، پیامبر ﷺ هم آن را پیاده نمود، بخش مشخصی از اذان به خداوند اختصاص دارد و توحید خدا را بیان می‌کند و بخشی هم به پیامبر اختصاص دارد و رسالت وی را اعلام می‌کند، پس چه طور می‌آیی و درودها و کلمات اضافی دیگر را به اذان می‌افزایی، به طوری که سهم پیامبر اکرم ﷺ در اذان بیشتر از سهم خداوند تبارک و تعالی باشد؟ برادرم، جای این درودها این‌جا نیست. چرا خودسرانه این کارها را می‌کنی؟

برادران گرامی:

اسلام به شدت مخالف بدعت است تا مردم خودسرانه چیزهایی را به دین نیافزایند تا باعث سختی و مشقت در دین شود. چندین برابر آن چه

خدا نازل فرموده است به دین بچسبانند، آخر هم نتیجه‌اش این می‌شود که تکالیف و وظایف دینی بر مردم سنگین می‌شود و دین زده می‌شوند.

چهارم: بدعت در دین سنت‌ها را از بین می‌برد:

به این خاطر سلف صالح گفته‌اند:

هیچ قومی بدعتی را زنده نکردند مگر این که در مقابل، سنتی مثل آن را ضایع نموده‌اند.

این خیلی طبیعی است، یک قانون است... قانون جهان هستی، قانون اجتماعی، اسمش را هر چه می‌خواهی بگذار، معروف است که می‌گویند: هر جا اسراف باشد در آن جا ناحقی هم هست، اگر در یک زمینه اسراف را ملاحظه کردی باید در زمینه‌ی دیگر شاهد کمبود بیش از حد باشی. انسان وقتی نیرو و توانش را در بدعت مصرف کند دیگر چندان توانی برای عمل به سنت برایش باقی نمی‌ماند، چون قدرت و توان انسان محدود است. به این خاطر بدعتی‌ها خیلی فعال و کوشا هستند. در انجام بدعت‌ها سریع ولی در انجام سنت‌ها سست و درمانده‌اند.

وقتی من دانش آموز دبیرستان تابع الازهر در شهر طنطا که آرامگاه «سید بدوی» در آن جاست، بودم، برخی از اساتید را می‌دیدم که بیشتر روز و قسمتی از شب را در جوار آرامگاه سید بدوی به سر می‌بردند! با یکی از آن‌ها که فقیه حنفی مذهب بود و علاقه‌ی خاصی به تصوف و اولیا داشت بحث کردم. او باب «قربانی» را در فقه برای ما درس می‌داد، من دوست داشتم که فقه را به زندگی ربط دهم، بنابراین گفتم: جناب استاد، مردم سنت قربانی را ترک کرده‌اند، شماری از مردم قربانی می‌کنند، من عقیده دارم که روحانیون در این زمینه مقصرند. آنان وظیفه دارند این سنت را به مردم تذکر دهند. استاد گفت: مردم از نظر مادی ضعیف شده‌اند. من گفتم: ولی آن‌ها در مناسبت‌های دیگر که سنت هم نیست قربانی می‌کنند. استاد

گفت: منظورت چیست؟ من گفتم: منظورم این است که در زاد روز «سید بدوی» قربانی می‌کنند! اگر علما این سنت را به مردم تبلیغ کنند تا به جای قربانی برای سید بدوی در عید اضحی قربانی کنند این سنت زنده می‌شود و اگر هم چیزی از آن را صدقه ندهند باز هم مهم نیست، چون ریختن خون خودش زنده کردن یکی از دستورات اسلام است:

«فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ» [الکوثر: ۲].

(پس برای پروردگارت نماز بگزار و قربانی کن.)

به محض گفتن این سخنان استاد - رحمه الله - به شدت خشمگین شد و مرا از کلاس بیرون کرد و مرا فرد فتنه‌انگیز و مخالف اولیا و صالحان تلقی نمود! این ماجرا به من یادآوری می‌کند که هر قومی که بدعتی را زنده کند و خودش را به آن مشغول کند، در مقابل سنتی مثل آن را از بین می‌برد و این همان سر مخالفت با بدعت است.

پنجم: بدعت و نوآوری در دین مردم را از ابتکار در امور دنیا باز می‌دارد:

از طرفی دیگر، همان‌طور که در ابتدای سخنانم به آن اشاره کردم وقتی مردم سعی و توانشان را در این چیزهای اضافی که به دین افزوده‌اند، صرف کنند، در نهایت قوت و نیرویی برایشان نمی‌ماند که به امور دنیایی و ابتکار در آن بپردازند.

بدعت همان‌طور که گفتیم روش اختراع شده‌ای در دین است و اختراع و ابتکار باید در امور دنیا باشد؛ ولی وقتی تمام اختراعات و ابتکارات انسان در دین باشد دیگر توان اختراع در دنیا را ندارد.

به این خاطر مسلمانان صدر اسلام در امور دنیا به ابتکار، نوآوری، خلاقیت و ابداع پرداختند و اختراعات و ابداعاتی کردند که تا آن زمان هیچ کس فکرش را هم نمی‌کرد و در سایه‌ی دینشان تمدنی را بنا نهادند که با آسمان برابری می‌کرد، علم و یقین، دین و دنیا را با هم جمع کرده بود و علوم اسلامی مثل جامعه‌شناسی، ریاضی، پزشکی، و ستاره‌شناسی در دنیا

تدریس می‌شد و مسلمانان استاد بودند و تمام دنیا از آنان درس می‌گرفت. مسلمانان با انگیزه‌ی دینی دست به این ابتکارات و اختراعات زدند. آیا می‌دانید که خوارزمی - پدر علم جبر - چرا این علم را به وجود آورد؟ به خاطر این که مسایل مشخصی را در علم وصیت و میراث حل کند. شایان ذکر است که بخشی از وصیت و میراث مسایل ریاضی است، به این جهت کتابش در علم جبر دارای دو بخش است، یک بخش در مورد وصیت و میراث و بخش دیگر در جبر و مقاله. وقتی که دکتر موسی و همکارانش به بررسی این کتاب پرداختند، بخش مربوط به جبر را بررسی کردند و در مورد بخش فقهی که مربوط به وصیت و میراث است اظهار داشتند که چیزی از آن نفهمیدیم.

در قرن‌های اول، علم و دانش به دین وابسته بود و هیچ فاصله^۱ و تضادی میان آن دو وجود نداشت. بیشتر دانشمندان و پزشکان، علمای دینی هم بودند. ابن رشد، مؤلف کتاب «کلیات» در علم طب قاضی هم بود، او مؤلف کتاب «بداية المجتهد ونهاية المقتصد» بزرگ‌ترین کتاب در فقه مقارن است، کتابی که خیلی خلاصه و گویا مسایل را به اصولش بر می‌گرداند. چیزی که می‌خواهم بگویم این است که مسلمانان قرن‌های اول، در امور دین، به نصوص کتاب و سنت اکتفا کردند، منتها در امور زندگی به ابتکار، اختراع، اکتشاف، ابداع و نوآوری دست زدند، و وقتی در قرن‌های عقب ماندگی، از دین دور شدیم همه چیز برعکس شد، مسلمانان چیزهای بسیار زیادی را به دین افزودند، ولی در امور دنیا را کد ماندند و در جا زدند، دلیلشان این بود که گذشتگان تمام ابتکارات را انجام داده‌اند و چیزی برای ما باقی نگذاشته‌اند و دیگر ابداعی بیشتر از آن چه آنان ابداع کرده‌اند غیر

۱ - این فاصله و جدایی خود یک بدعت نو خواسته ایست که در اسلام وجود نداشته است، چون طبیعت اسلام اقتضا می‌کند که از دنیا جدا نباشد، رجوع کنید به بخش (الفصام النکد) از کتاب (المستقبل لهذا الدین) نوشته‌ی سید قطب.

ممکن است و به این ترتیب زندگی جامد و عقیم گشت و مانند آب راکد گندیده شد.

به این خاطر مبارزه با بدعت در دین به معنی به کار انداختن استعدادها و توانمندی‌های مردم در ابتکارات و اختراعات در امور دنیا و زندگی است.

ششم: بدعت در دین امت را پراکنده و وحدت و یکپارچگی آن را پاره پاره می‌کند:

ششمین موضوعی که در این جا مطرح است این است که عمل و پیروی از سنت‌ها به امت اسلامی وحدت کلمه می‌دهد و آن‌ها را چون صفی منظم و به هم پیوسته، در پشت حقایقی که نبی اکرم ﷺ آن را بیان داشته است، قرار می‌دهد، چون سنت یکی است، ولی بدعت تمام نشدنی می‌باشد، حق یکی است، ولی باطل اشکال و رنگ‌های مختلفی دارد. راه مستقیم خداوند یکی است، ولی بیراهه‌های شیطان غیر قابل شمارش‌اند. به همین دلیل در حدیث ابن مسعود^۱ آمده است که گفت:

رسول خدا برای ما خطی مستقیم می‌کشید - آن حضرت برای روشن شدن موضوع برای یارانش از وسایل آموزشی استفاده می‌نمود که ماسه یکی از وسایل آموزشی آن زمان بود - سپس گفت: «این راه راست خداست.» سپس در چپ و راستش خط‌هایی رسم نمود و فرمود: «این هم راه‌هایی است که بر سر هر یک از این راه‌ها شیطانی است که مردم را به سوی آن فرا می‌خواند» و این آیه را تلاوت نمود:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَأَتَّبِعُوهُ» [الأنعام: ۱۵۳].

(راه راست من این است، پس از آن پیروی کنید.)

به همین دلیل وقتی امت مسلمان پشت سر سنت حرکت می‌کرد یک

۱ - احمد، طبری، حاکم و ذهبی. (شرح السنة للبعوی بتحقیق الشاویش والارناؤوط، ج ۱، ص ۱۹۶ و ۱۹۷، حدیث ۹۷).

پارچه بود و وحدت کلمه داشت، ولی زمانی که فرقه‌ها و گروه‌های مختلف پیدا گردید امت مسلمان به بیش از هفتاد فرقه تقسیم شد و هر فرقه‌ای هم، به گروه‌های مختلف تقسیم گشت و هر گروه و فرقه‌ای هم معتقد است که تنها خودش بر حق است و دین فقط و فقط نزد اوست.

بدعت‌هایی به دین افزوده شد، در عقاید هم بدعت را وارد کردند که برخی از این بدعت‌ها به کفر منتهی می‌شد. مثل کسانی که علم خدا را رد کردند و گفتند: این مسأله بکر و نوپیدا است، یعنی خداوند قبلاً این را نمی‌دانست، این‌ها همان گروهی هستند که ابن عمر - رضی الله عنهما - از آن‌ها بی‌زاری جست و گفت: اگر کردارشان به اندازه‌ی کوه احد باشد خداوند چیزی از آن‌ها نمی‌پذیرد، گروهی هم در مورد ذات خداوند سخن گفتند و خدا را به مخلوق تشبیه کردند که معروف به «مشبیه» و «مجسمه» اند.

گروهی دیگر هم تقدیر خدا را رد کردند، اگر چه که علمش را رد نکردند، گروهی هم مسلمانان را تکفیر کردند و خوششان را مباح دانستند، مثل «خوارج» اگر چه بسیار عبادت‌گذار بودند و در حدیث هم آمده است:

«يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ وَ قِيَامَهُ إِلَى قِيَامِهِمْ وَ قِرَاءَتَهُ إِلَى قِرَائَتِهِمْ»

(هر کدام از شما نمازش را در مقایسه با نمازش، قیام شبش را در مقایسه با قیام شبشان و تلاوت قرآنش را در مقابل تلاوتشان ناچیز و حقیر می‌شمارد.)

بعد از آن تصوف و صوفی نماها پیدا شدند، آن‌ها حرف‌هایی گفتند که خداوند بر حقانیت آنان دلیلی نازل نکرده است، حرف‌هایی مثل اعتماد بر باطن نه بر شریعت و گفتند لازم نیست که انسان تسلیم حکم خدا باشد، بلکه کافی است که تسلیم حکم قلبش باشد، برخی از آنان با افتخار تمام می‌گفتند:

«دلم می‌گویند که خدایم می‌گوید!»

آن‌ها علوم و فیوضات را بدون واسطه از بالا می‌گیرند! به این خاطر وقتی به یکی از آن‌ها گفتند: بیا با هم کتاب عالم حدیث عبدالرزاق را بخوانیم، در جواب گفت: کسی که علوم را از خدای خلاق می‌گیرد با عبدالرزاق چه کار

کند؟! یعنی او مستقیماً و بدون واسطه علمش را از خدا می‌گیرد!

یکی از آن‌ها گفت: شما علم خود را از مرده‌ها می‌گیرید، ولی ما علم خود را از زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد می‌گیریم!

سلسه سند طلایی شما در حدیث، مالک از نافع از ابن عمر است! که همه‌ی این‌ها مرده‌اند، این سلسه سند زنگ خورده است که هیچ به درد نمی‌خورد!

یکی دیگر از بدعت‌هایی که آورده‌اند حقیقت و شریعت است، اهل شریعت به ظاهر نگاه می‌کنند؛ ولی اهل حقیقت از باطن و اسرار با خبرند، به این جهت گفته‌اند:

«هر کس با چشم شریعت به مردم نگاه کند مردم از چشمش می‌افتند و از آن‌ها متنفر می‌شود و کسی که با چشم حقیقت به مردم نگاه کند، آن‌ها را معذور می‌دارد.»

یعنی زنا کار، شراب خوار، ظالم، ستم‌گر و کسی که مردم را عذاب می‌دهد و صدها و هزاران تن از آن‌ها را به خاک و خون می‌کشد و شهرها را بر سر ساکنانش ویران می‌سازد، وقتی با چشم شریعت به آن‌ها نگاه کنی از آن‌ها متنفر می‌شوی، چون شریعت از منکر و ظلم و ظالم متنفر است، ولی اگر به چشم حقیقت به آن‌ها نگاه کنی آنان را معذور می‌داری، زیرا اگر چه آنان امر خدا را اجرا نمی‌کنند، ولی اراده‌ی خدا را اجرا می‌کنند، چون خدا خود این را خواسته است، بندگان را آن طور که خواسته است قرار داده است. حالا تو می‌خواهی به تنظیم مملکتش پردازی؟! تخت و سلطنت را به پادشاه واگذار و خلق را به خالق بسپار. به همین سادگی همه چیز تمام می‌شود، بی‌تفاوتی در برابر فساد، بی‌تفاوتی در برابر ظلم و بی‌تفاوتی در برابر تعلیم و تربیت. شخصیت انسان سلب می‌شود، مرید در محضر شیخ باید مثل مرده زیر دست مرده شور باشد، هر کس به شیخش بگوید چرا؟ رستگار نمی‌شود و هر کس که لب بجنباند از دست رفته است، سپس چندین و چند راه و روش به وجود آمد؟!!

بنابراین اگر جلوی امت اسلامی را در مقابل بدعت‌ها باز بگذاریم و آن را به حال خودش رها سازیم، امکان ندارد که یک‌پارچه و یک سو شود و صفی منظم را تشکیل دهد، در صورتی می‌تواند متحد و یک‌پارچه شود که پشت سر رسول الله ﷺ حرکت کند و از دستورات کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ پیروی نماید، بعد از آن اشکالی ندارد که در مسایل فرعی با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند، چون این اختلاف پیوند برادری در اسلام را از بین نخواهد برد و مانع وحدت اسلامی نمی‌شود، صحابه‌ی کرام ﷺ نیز در مسایل فرعی اختلاف نظر داشتند^۱ ولی با وجود این، هم چنان با یکدیگر برادر بودند و مسلمان باقی ماندند.

رد بدعت و مبارزه با آن اسلام را حفظ نمود:

برادران گرامی، به خاطر همه‌ی این چیزها با بدعت و نوآوری در دین مخالفت شد و همین ممانعت و جلوگیری باعث حفظ جوهر و مایه‌ی اصلی اسلام تا به امروز گردید و به این ترتیب بلایی که بر سر سایر ادیان آمد و آنان را دست خوش تغییر و تحول نمود، بر سر این دین نیامد.

درست است که بدعت‌های زیادی در میان مسلمانان رواج پیدا کرده است و بدعت‌گذاران و شیطان‌ها و پیروانشان در میان‌شان به وجود آمده است و جاهلانی در میان‌شان پیدا می‌شود که هیچ علم و دانشی ندارند و بدون فهم و آگاهی برای مردم فتوا می‌دهند و آنان را گمراه می‌سازند و خود نیز در منجلاّب گمراهی فرو می‌روند؛ اما در هر عصر و دوره‌ای شخصیت‌هایی وجود دارند که امور دینی این امت را زنده و تجدید می‌سازند^۲ و همواره افرادی پیدا می‌شوند که سنت‌ها را زنده و بدعت‌ها را از

۱ - بلکه عمر بن عبدالعزیز می‌گوید: من خوشحالم از این که یاران پیامبر با هم اختلاف داشتند، چون در غیر این صورت هیچ رخصتی برای ما باقی نمی‌ماند.

۲ از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ

بین می‌برند! لاقلاً هنوز سنت معروف و شناخته شده است و تا به حال اتفاق نیفتاده است که امت بر گمراهی اجتماع کند^۲ یا بدعت را تأیید نماید و یا بدعت جزء دین شود.

رد بدعت و مبارزه با آن، ارکان دین را برای ما سالم و دست نخورده نگه داشته است، نماز تا به امروز پنج وعده است و اوقات و کیفیتش تغییر ننموده است، روزه از ماه مبارک رمضان به ماه دیگری انتقال داده نشده است، چنان که اهل کتاب کردند و هنوز هم از فجر صادق تا غروب خورشید است. حج هنوز همان حج و زکات هنوز همان زکات است و علی رغم بدعت‌ها و گمراهی‌هایی که در طول تاریخ رخ داده است هنوز هم اصول اسلام بدون تغییر باقی مانده است.

قانون مردود بودن بدعت در اسلام، این دین را محفوظ نگه داشته است، بنابراین اسلام دین بزرگ و معقولی است که منطبق با تمام

عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا» (خداوند در رأس هر سده مجددی را به سوی این امت می‌فرستد تا دین امت را زنده و تجدید کند). (ابوداود، بیهقی، حاکم، عراقی، سیوطی و دیگران). منظور از تجدید دین در این حدیث بازسازی فهم دین و ایمان به دین و عمل به دین است. استاد قرضاوی شرح مفصلی بر این حدیث نوشته است، ر.ک: «من أجل صحوة تجدد الدين و تنهض بالدين» المكتب الاسلامی، بیروت، ص ۹-۹۸.

۱ - روایت نموده اند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «يَحْمِلُ هَذَا الْعَالَمُ مِنْ كُلِّ خَلْفِ عَدُوْلِهِ، يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْعَالَمِينَ، وَانْتِحَالَ الْمُبْتَلِينَ، وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ» برای شرح این حدیث مراجعه کنید به کتاب: «المدخل لدراسة السنة النبوية» قرضاوی، ص ۹۵-۹۸.

۲ - از ابن عمر روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْمَعُ أُمَّتِي - أَوْ قَالَ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ - عَلَى ضَلَالَةٍ، وَيَدُ اللَّهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَمَنْ شَدَّ شُدَّ فِي النَّارِ» (خداوند اتمم - یا فرمود امت محمد - را بر گمراهی جمع نمی‌کند و هر کس که تک روی کند در آتش انداخته می‌شود). (ترمذی و حاکم). «الصحة الإسلامية بين الاختلاف المشروع والتفرق المذموم» قرضاوی، مؤسسه ی رسالت، بیروت، ص ۲۵.

گفته‌های منطق صحیح است. حالا اگر کسی پیدا شود و بعد از گذشت چهارده قرن بر این دین، مقاله‌ای بنویسد و بگوید که «رد بدعت و مخالفت با جدید موضعی اسلامی است یا جاهلی؟» ما به او چه بگوییم؟ از شما می‌خواهیم که اندکی در این عنوان دقت کنید تا به مغالطه کاری نویسنده‌ی این جمله پی ببرید، او «مخالفت با جدید» را به «رد بدعت» اضافه می‌کند. سبحان الله! چه کسی گفته است که رد بدعت به معنی مخالفت با هر چیز جدید است؟! همه‌ی مسلمانان - اعم از سنتی‌ها و بدعتی‌ها - از وسایل جدید استفاده می‌کنند، بلکه سنتی‌های تندرو هم سوار ماشین می‌شوند، از تلفن استفاده می‌کنند، میکروفون را به کار می‌برند و سوار هواپیما می‌شوند، هیچ کس نگفته است که سوار هواپیما شدن بدعت است و ما باید مثل پیامبر ﷺ سوار شتر شویم.

پس معنی این جمله چیست که می‌گوید: «رد بدعت و مخالفت با جدید موضعی اسلامی است یا جاهلی؟» این گول زدن و به بازی گرفتن مردم است. در واقع نویسنده‌ی این مطلب می‌گوید: اسلام خودش نسبت به جاهلیت بدعت است، به این معنی که یک چیز جدید است و اگر به منوال این منطق، یعنی مخالفت با جدید پیش رویم باید با اسلام هم مقابله کنیم، همان‌طور که در عهد جاهلیت مردم آن را رد نمودند، چون برایشان چیز جدیدی بود.

سبحان الله! جاهلیت خود یک بدعت بود، کسی که جاهلیت را به وجود آورد در دین بدعت گذاشت، چون آن‌ها آیین ابراهیمی را با چیزهای جدیدی که به آن افزودند تحریف نمودند، آیین ابراهیم آیین یکتا پرستی بود: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» [آل عمران: ۶۷].

(ابراهیم نه یهودی و نه مسیحی بود بلکه پاکدین [و] مسلمان بود و از مشرکان نبود.) ولی عده‌ای آمدند و چیزهایی به آن افزودند. بدیهی است که هدفشان

از این کار مبالغه و زیاده‌روی در عبادت بود و گرنه چرا بت‌ها را عبادت می‌کردند؟ گفتند:

«... مَا يُعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...» [الزمر: ۳].

(...آنان را نمی‌پرستیم جز برای آن که ما را گامی به خدا نزدیک سازند.)

هم چنین این‌ها به اعمال و مناسک حج چیزهایی افزودند؛ ولی چرا این کارها را کردند؟ گفتند که درست نیست که با لباس‌هایمان طواف کنیم، چون با همین لباس‌ها مرتکب گناه و معصیت می‌شویم، لذا برهنه و عریان دور خانه‌ی خدا طواف می‌کردند!

حقیقت امر این است که سرچشمه‌ی زشتی‌ها و پستی‌های جاهلیت همان «بدعت و نوآوری» در دینی بود که خداوند تبارک و تعالی کتاب‌ها و پیامبران را برای تبلیغ آن فرستاد تا مردم را به بهشت و رحمت الهی بشارت دهند و از جهنم و خشم خدا بترسانند. به‌راستی که اسلام بازگشتی است به سوی اصل و حقیقت، بازگشتی است به سوی این فطرت، همان فطرتی که خداوند انسان‌ها را بر اساس آن خلق نموده است و این همان آیینی است که ابراهیم به سوی آن دعوت می‌نمود:

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا»

[النساء: ۱۲۵].

(چه کسی نیک آیین‌تر است از کسی که نیکوکارانه روی خویشتن به سوی خدا نهاد و از آیین ابراهیم که پاک دین بود پیروی کرد.)
حقیقت این است که آن چه نویسنده‌ی این مقاله مطرح کرده است همه‌ی آن اشتباه در اشتباه است، ولی من دوست داشتم که موضوع سنت و بدعت را ریشه‌یابی کنیم تا موضع درست در قبال سنت و بدعت را بشناسیم.

أَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَلَكُمْ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ،
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

برخی از تحریفات نویسنده‌ی مقاله:

اکنون به قسمت‌هایی از این مقاله که در مجله‌ی «دوحه» منتشر گشت توجه فرمایید:

او بسیاری از احادیث شریفه، حتی احادیثی را که بخاری و مسلم روایت می‌کنند رد می‌کند، حدیث... «يَاكُم وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ...» را رد می‌کند، چنان که حدیث «لَتَبْعَنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شَيْراً بِشِيرٍ وَذِرَاعاً بِذِرَاعٍ، حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جُحَرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ أَوْ لَتَبِعْتُمُوهُ...» را نیز رد می‌کند و می‌گوید که این احادیث مخالف قرآن است.

چگونه این سخن را می‌گوید؟ چگونه این احادیث مخالف قرآن است؟ ابن تیمیه کتابی در این زمینه تألیف کرده است به نام «إقتضاء الصراط المستقیم مخالفة اهل الجحیم» یعنی راه راست مخالفت با جهنمی‌ها را اقتضا می‌کند، همان راه راستی که هر روز در نماز هفده بار از خدا می‌خواهیم که ما را به آن هدایت کند. در سوره‌ی فاتحه می‌خوانیم:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» [الفاتحة: ۶].

(ما را به راه راست راهنمایی کن.)

این راه راست مخالفت با جهنمی‌ها را اقتضا می‌کند، جهنمیانی که در این آیه آمده‌اند:

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» [الفاتحة: ۷].

(راه کسانی که به آن‌ها انعام کردی، نه آنانی که مورد خشم قرار گرفتند و نه گمراهان.)

پس دوزخیان غضب شدگان و گمراهان هستند.

پس راه راست از آن ماست و آن‌ها راه دیگری دارند، در حدیث هم آمده است که غضب‌شدگان یهودیانند و گمراهان هم مسیحیان هستند.

پس راه ما با راه‌های آن‌ها تفاوت دارد. قرآن کریم هم راه ما را از راه‌های آن‌ها جدا کرده است و در آیات زیادی ما را از پیروی آنان باز داشته است:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَقَرَّوْا وَخَتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ...» [آل عمران: ۱۰۵].
 (مباشید مانند آنان که پراکنده شدند و پس از آن که روشنگری‌ها برایشان آمد
 اختلاف ورزیدند...)

آیات و احادیث زیادی در این زمینه آمده است که مجموعاً این را
 می‌رسانند که این امت از بقیه‌ی امت‌ها جداست، شخصیت منحصر به
 فردی دارد، نباید دنباله روی دیگر امت‌ها باشد.
 به این خاطر کلمه‌ی «خَالِفُوهُمْ» (با آن‌ها مخالفت کنید) در بسیاری از
 احادیث تکرار شده است.

استقلال شخصیت امت اسلامی از این‌جا سرچشمه می‌گیرد، استقلال
 در ظاهر و باطن... پس نباید از عادات و تقالید آن‌ها پیروی کنیم و اخلاق و
 رفتار آن‌ها را انتخاب کنیم.

ما باید شخصیت منحصر به فرد خودمان را داشته باشیم، چون امت
 اسلامی امت وسط است که برای انسان‌ها نمونه است.

ما رتبه‌ی استادی امت‌ها را داریم، ما بهترین امت‌ها هستیم که برای
 هدایت انسان‌ها برانگیخته شدیم. پس چه طور از دیگران پیروی کنیم؟ پیامبر
 اکرم ﷺ می‌خواهد این مفاهیم را در وجود ما بکارد تا به شخصیت و استقلال
 خود افتخار کنیم. پیامبر ﷺ نمی‌خواهد که ما دنباله رو و پیرو دیگران باشیم.

به هشدار این حدیث که به صورت خبری آمده است توجه کنید:
 «لَتَسْبِغَنَّ سُنَنُ مَنْ قَبْلَكُمْ شِبْرًا بِشِبْرٍ وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ صَبٍّ
 لَدَخَلْتُمُوهُ».

(وجب به وجب و ذرع به ذرع از روش‌های پیشینیان پیروی خواهید کرد، به
 نحوی که اگر داخل سوراخ سوسماری هم شوند شما هم داخل آن خواهید شد).
 یعنی اگر داخل سوراخ سوسمار شوند، سوراخ سوسمار مدی می‌شود به
 نام «مد سوراخ سوسمار» وقتی که موهای پشت سرشان را بلند کنند
 جوانان ما هم همین کار را می‌کنند و وقتی خود را مثل سوسک سیاه کنند،

جوانان ما هم به شکل سوسک سیاه در می آیند. کجاست شخصیت مستقل و منحصر به فرد ما در برابر این تقلید کور کورانه؟
آیا انسان از دین و شخصیت اسلامی خود خارج می شود تا از گمراهی دیگران پیروی کند؟

چگونه می توان گفت که این حدیث مخالف قرآن است؟
وقتی که از پیامبر اکرم ﷺ پرسیدند که از روش های کدام یک از پیشینیان پیروی خواهیم کرد؟ آیا از یهود و نصاری تقلید خواهیم کرد؟
پیامبر فرمود: پس از چه کسی؟

آیا جای تأسف نیست که اساتید ما یهود و نصاری شوند؟! ما دستوراتی که در «پرتو کالات حکمای صهیون» آمده است اجرا می کنیم، کاری نداریم که نسبت این پرتو کالات به حکمای صهیون درست است یا نه، ما دانسته یا نادانسته خواسته های آنان را اجرا می کنیم و مطیع فرمان آنان هستیم.

نویسنده ی مقاله با بازگشت مسلمانان به راه و روش زندگی پیامبر ﷺ و صحابه ی جلیل القدرش مخالف است. شگفتا! آیا پیروی از پیامبر ﷺ و صحابه ﷺ در شیوه ی زندگی در خور مخالفت است؟

ما شیوه ی زندگی پیامبر ﷺ و اصحاب ﷺ را سرمشق خود در پیاده کردن، فهمیدن و عمل کردن به دین قرار می دهیم و مثل آنان به اساس و جوهر دین اهمیت می دهیم و در امور دنیا به ابتکار و نوآوری می پردازیم، این معنی اتباع است.

نویسنده ی مقاله در ادامه می نویسد:

«برداشت کلی من از احادیث شریفه این است که علما وارثان پیامبرانند و از این حدیث می فهمم که بر دوش وارثان یک وظیفه ی اخلاقی است که عبارت است از حفظ و توسعه ی میراث، باید وارثین انبیا این میراث روحی را حفظ کنند و به رشد و توسعه ی آن پردازند. همان طور که حق - بلکه وظیفه ی - وارث ماهر و زیرک دکان این است که به

توسعه‌ی مغازه بپردازد و کالاهای جدید به آن اضافه کند و کالاهایی را که فروش ندارند به کالاهای پر فروشی تبدیل کند تا از بازار عقب نماند. هم چنین علما وظیفه دارند که در مورد میراثی که به ارث برده‌اند چنین کارهایی را نکنند. یعنی علما وظیفه دارند که به دین بیافزایند و به توسعه‌ی آن بپردازند و دست به ابداع و نوآوری در دین بزنند.»

شما را به خدا آیا این منطق معقولی است؟ آیا این سخن قابل قبول و معقولی است؟ این که فرامین دین به کالاهای دکان‌ها قیاس شود! سپس می‌افزاید:

«البته بیشتر دانشمندان مسلمان معتقد به توسعه و افزایش نیستند و کاری جز تقلید کورکورانه ندارند و به بسته بودن دروازه‌ی اجتهاد که دلیل عظمت اسلام در دوره‌ی اولش بوده است استناد می‌کنند.»

سبحان الله! همانا بستن دروازه‌ی اجتهاد خودش بدعت است، چون نه پیامبر ﷺ چنین چیزی را گفته است و نه صحابه رضی الله عنهم، این یکی از بدعت‌های عصرهای اخیر است. به راستی که هیچ کس حق ندارد دروازه‌های اجتهاد را که خدا ﷻ و رسول خدا ﷺ باز نموده‌اند را ببندد.

توسعه و رشد در امور دنیا ممکن است، ولی در امور دین این گونه نیست. نه افزودن درست است و نه کم کردن، چون این کار به معنی متهم کردن خدا به خطا و متهم کردن دین به نقص است.

پس معنی توسعه در دین چیست؟ جان سخن این که یک چیز کامل چیز اضافی بر خود را قبول نمی‌کند. خداوند می‌فرماید:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»

[المائدة: ۳].

(امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام نمودم و اسلام را [به عنوان] دین برای شما پسندیدم.)

اتمام ترجمه: دوشنبه ۱۳۸۱/۳/۲۸